



بار دیگر، شاهنامه را چگونه باید خواند

دکتر علی رواتی

در دلم بود که گفتاری با نام «خوانشی تازه از داستان ضحاک» بنگارم و برای ابیاتی از این داستان، که به گمانم در بلندای اعصار، دیگرگون شده و از صورت اصلی خود به دور افتاده است، با یاری و بهره‌وری از متون کهن فارسی و براساس نسخه‌های موجود، ضبطها و صورتهای جدیدی به دست دهم که به واژه‌های کاربردی حکیم توس نزدیکتر باشد، اما برخی از آن واژه‌ها را بیشتر در دو مقاله پیاپی با نام «شاهنامه‌ای دیگر»^۱ به شرح بازگفته بودم و می‌خواستم سخن تازه بگویم؛ برآن شدم تا یادداشتی جدید بر ضبط چند بیت در شاهنامه بنویسم و در کنار آن، برای برخی از واژه‌ها که در مقاله‌های پیشین آمده است، شواهد بیشتر بیاورم و نکات دیگر بگویم.

از بار:

کندرو، پیشکارِ ضحاک، او را خبر می‌دهد که در نبود تو، فریدون بر پیشگاه و مسند شاهی نشسته است و مغز مردان و مزدوران تو را یکسر، با خون برآمخته است؛

هر آنکس که بود اندر ایوان تو
ز مردان مرد و ز دیوان تو
سر از پای یکسر فروریختشان
همه مغز با خون برآمختشان
(شاهنامه، ج ۱/ ۷۲)

«سر از پای فروریختن» معنای مَحْصَلی ندارد؛ آقای خالقی با تکیه بر هفت دست‌نوشته، ضبط «از بار» را در متن آورده است که به تحقیق، همین درست است:

سر از بار یکسر فروریختشان
همه مغز با خون برآمختشان
(شاهنامه خالقی، ج ۱/ ۷۹)

اما در شرح معنای بیت، به کژراهه رفته و نوشته است:

«بار کنایه از سرسبزی و زندگی است؛ سر از بار فروریختن (کندن) یعنی به زندگی کسی پایان دادن.» (یادداشتهای شاهنامه، ج ۱/ ۱۰۰)

در توضیح معنای بیت باید بگوییم: «از بار» به هیچ روی پیوندی با بارِ درخت ندارد؛ «از بار» یعنی «از ته، از بن، از بیخ و بن» که به این معنا در نوشته‌های فارسی شواهد بسیار دارد:

ریچ



●●● «از بار» به هیچ

روی پیوندی با بار

درخت ندارد: «از بار»

یعنی «از ته، از بن، از

بیخ و بن» که به این معنا

در نوشته‌های فارسی

شواهد بسیار دارد

●●●

بینداخت بر یال او بر کمند
سر پهلوان اندر آمد به بند
به خواهشگری رقتم ای شهریار
و گرنه سرش را بکندی ز بار
(شاهنامه، ج ۳ / ۲۳۵)

همی گفت کای پادشاهی دریغ
که ماهت نهان شد به تاریک میغ
بدی باغ آراسته پُرنگار
درختانت کنند یکسر ز بار
(گرشاسنامه / ۴۲۰)

...مالش همه لاشی شد و ملکش همه ناچیز
دشمن به فضول آمد و بدگوی به گفتار
اکنون که بدین دولت باز آمد بنگر
تا چون شود این ملک فروریخته از بار
(دیوان فرخی / ۱۵۷)

«از بن و بار»، «از بن و بر» و «از بیخ و بار» نیز در همین
معنا کاربرد دارد:

عمرهای نوح باید تا شهی خیزد دگر
هم از آن شاهان که تو بر کنده ای از بیخ و بار
(دیوان فرخی / ۸۷)

عطار به کلبه در، با عود همی گفت
کاصل تو چه چیزست و چه چیزی ز بن و بار
(دیوان فرخی / ۱۱۳)

هر زمان مژده برآید که فلان بنده او
به فلان شهر فلان قلعه بکند از بن و بر
(دیوان فرخی / ۱۵۱)

"فَیْسِحْتُمْ بَعْدَاب": که از بن و بارتان بکند و یک تن نماند

و همه را عذاب کند. (طه: ۶۱؛ تفسیر کمبریج، ج ۱ / ۶۳)
«ما ایشان را ناچیز کرده ایم و از بن و بار بکنده.»
(تفسیر کمبریج، ج ۱ / ۱۳۱)

بدوس

فریدون ایرج را پیش خود می خواند:

ورا گفت: کان دو پسر جنگجوی
ز خاور سوی ما نهادند روی

و سپس با خشمی پند آگین سخنان خویش را دنبال می کند:

برادرت چندان برادر بود
کجامر ترا بر سر افسر بود
چو پژمرده شد روی رنگین تو
نگردد کسی گرد بالین تو
تو گر پیش شمشیر مهر آوری
سرت گردد آسوده از داوری

و در میانه گفتار یکباره بی‌تی ناتمام می آید:

دو فرزند من کز دو دوش جهان
برینسان گشادند بر من زبان
(شاهنامه، ج ۱ / ۹۸)

و سپس سخن خود را پی می گیرد:

گرت سر به کارست، بیسیج کار
در گنج بگشای و بر بند بار
(همان)

گرفتاری بر سر بیت: دو فرزند من کز دو گوشه جهان...
است. در چاپ مسکو به جای دو گوشه، دو دوش آمده است،
در دستنویس موزه بریتانیا (مشهور به شاهنامه لندن) این
واژه به صورت دوس نوشته شده است و دو با خطی دیگر در



یحیی

کسی کو برادر فروشد به خاک
سزد گر نخواندش از آب پاک
(شاهنامه، ج ۱/ ۹۷)

آقای دکتر خالقی مصراع دوم همین بیت را چنین نوشته اند: «بدینسان گشادند بر من نهان». اگر این ضبط را بپذیریم، زشتی و ناخوشایندی کاری را که دو پسر فریدون کرده اند، پوشیده ایم و از بیت چنین برمی آید که: «دو فرزند من از دو سوی جهان راز دل خویش را برای من گفته اند.» و این معنی با گرفتگی و تندى فریدون و تاریکی و کدورتی که از فرزندان خویش دارد، سازگار و ملایم نیست.

واژه «بدوس» به معنای «طمع و افزونخواهی و آرزو» در متنهای فارسی آمده است:
«بدوس: طمع» (دستور دبیری/ ۳۳)
«و آن کها بکدروغ داشتند و دارند آیتهای ما را محمّد و قرآن را، زود بگیریمشان به عذاب و عقوبت از آنجا که دانند و نه بدوسند.» (تفسیر شنقشی/ ۲۰۴)
«او چه می پندارند و چه می بدوسند این کسها کی دروغ سازند برخدای دروغ روز قیامت. حقا کی خدای خداوند فضل و منتتست بر مردمان.» (تفسیر شنقشی/ ۲۴۷)
(دکتر یاحقی در واژه نامه این کتاب، این واژه را دوسیدن ضبط کرده اند که درست نیست).

ترشش:

هنوز آن سپهد ز مادر نزاد
نیامد گه پرسش و سرد باد
(شاهنامه، ج ۱/ ۵۶)

سخن بر سر همنشینی دو واژه «پرشش» و «سردباد» است. اگر این دو واژه را به معنی شناخته آنها یعنی

بالای سطر آمده است، اما هم در چاپ مسکو و هم در چاپ خالقی، ضبط نسخه موزه بریتانیا را دوش نوشته اند؛ صورت بیت در شاهنامه آقای خالقی چنین است:

دو فرزند من کز دو گوشه جهان
بدینسان گشادند بر من نهان
(شاهنامه خالقی، ج ۱/ ۱۱۵)

به گمان من، «دوس» دگرگون شده واژه بدوس است از مصدر بدوسیدن (= بیوسیدن). مصدر بدوسیدن در متون فارسی، به معنای چشم داشتن، اندیشیدن و طمع کردن به کار رفته است؛ معنای بیت، روشن است و تمام: دو فرزند من از طمع و حرص دنیا، این چنین زبان بر من گشادند، یا به خویشتن جرأت دادند که با من چنین سخن بگویند و پرده شرم را کنار بزنند؛ فردوسی از آغاز این داستان به خوبی نشان داده است که دیو آژ، محور ذهن و اندیشه سلم است و مرگ ایرج، تنها نتیجه و زاده این افزون خواهی و طمع سلم است:

بجنبید مر سلم را دل ز جای
دگرگونه تر شد به آیین و رای
دلش گشت غرقه به آژ اندرون
به اندیشه بنشست با رهنمون
(شاهنامه، ج ۱/ ۹۱)

فریدون فرستاده سلم و تور را پیش می خواند و به دو فرزند پیام می دهد که:

به تخت خرد بر نشست آرتان
چرا شد چنین دیو انبازتان
که چون آژ گردد ز دلها تهی
چه آن خاک و آن تاج شاهنشهی





●●● به گمان من
کمی کاربرد واژه
ترسش در متنهای
فارسی و ناآشنایی
رونویسگران با آن
می تواند یکی از
دلایل گرداندن واژه
ترسش به پرسش
باشد و این کاری
است که هنوز هم
بیشتر پژوهشگران
و ویرایشگران
متون فارسی انجام
می دهند. برخی
از آنان، در صورت
ناآشنایی با واژه‌های
یک متن، آن را به
نزدیکترین ساخت
از واژه‌ای که
می شناسند، بدل
می کنند ●●●

«پرسیدن» و «آه سرد» که نتیجه آندوه است، قلمداد کنیم، بیت بالا از نظر معنایی درست است، اما همنشینی این دو واژه خوشایند و زیبا نیست. ارنواز به ضحاک گفته است:

نگه کن که هوش تو بردست کیست
ز مردم شمار از ز دیو و پریست
چو دانسته شد چاره ساز آن زمان
به خیره مترس از بد بدگمان
(شاهنامه، ج ۱ / ۵۹)

پیدااست که آنچه وجود ضحاک را فرا گرفته است، ترس و نگرانی و اندوهی است که از پیش بینی در وجود آمدن فریدون نامی در دلش پیدا شده است. به گمان من با توجه به دستنویسهای شاهنامه که گاه کم نقطه اند و قراین نوشتاری دیگر، شاید بتوان گفت که پرسش، برخاسته از بدخوانی، و تصحیف واژه «ترسش» (= ترس) است که همنشینی آن با ترکیب «باد سرد» معنی روشن به بیت خواهد داد:

هنوز آن سیهید ز مادر نزاد
نیامد گه ترسش و سرد باد

واژه «ترسش» در نوشته‌های پهلوی آمده است. (واژه نامهٔ بندهشن / ۱۰۰) و در متنهای فارسی هم نمونه‌هایی دارد: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حَقَّ تَقَاتِهِ» (آل عمران / ۱۰۲): ای آنانی گرویدند ترسید از خدای سزای ترسش او. (ترجمه قرآن، نسخه خطی محفوظ به شماره ۴۰۵ آستان قدس رضوی)

«المخاشاة: نبرد کردن با کسی به ترسش.» (تاج المصداق / ۱۵۳۰) به گمان من کمی کاربرد واژه ترسش در متنهای فارسی و ناآشنایی رونویسگران با آن می تواند یکی از دلایل گرداندن واژه ترسش به پرسش باشد و این، کاری است که هنوز هم بیشتر پژوهشگران و ویرایشگران متون فارسی انجام می دهند. برخی از آنان، در صورت ناآشنایی با واژه‌های یک متن، آن را به نزدیکترین ساخت از واژه‌ای که می شناسند، بدل می کنند.

درونگر:

دروگر زمانست و ما چون گیا
همانش نبیره همانش نیا
(شاهنامه، ج ۱ / ۲۲۳)

ضبط این واژه در دستنویشته کتابخانهٔ آکسفورد (مورخ ۸۵۲ هـ ق؛ به نشان «ا» در چاپ خالقی) «درونگر» است، اما آقای خالقی در نسخه گزینی خود، آن را از نظر دور داشته یا شاید نادرست پنداشته، و «دروگر» را در متن آورده اند. (نگ. شاهنامهٔ خالقی، ج ۱ / ۲۵۲) جدا از آن، ضبط کلمه در دستنویشته کتابخانهٔ بریتانیا (مشهور به شاهنامهٔ لندن) هم «درونگر» است (نگ. شاهنامهٔ لندن / b ۲۵) اما ایشان به نادرست در پانویس صفحه به صورت «دروگر» نقل کرده اند. (نگ. شاهنامهٔ خالقی، ج ۱ / ۲۵۲ ح)

«درون»، اسم است از درودن؛ همچنانکه «آزمون» از آزمودن، «اندون» از «اندودن» و «تمون» از نمودن (نگ.

اسم مصدر - حاصل مصدر / ۴۵ ح)

دروندن ← درون:

«الخصاد: درونگر.»

(مهذب الأسماء / ۸۷)

«المحصد: داس درونگر.»

(مهذب الأسماء / ۳۳۸)

اندودن ← اندون:

بهر آحاد وشاقان تو از شکل هلال

نقره خنگ چرخ را زین زرانندون کرده اند

(راحة الصدور / ۳۰۵)

به اوستادی کیمخت سبز چرخ فلک را

به شام کرد مکوکب به صبح کرد زرانندون

(رکن الدین دعویدار قمی / ۱۲۷)

نمودن ← نمون:

بر زنج سه چار مو بهر نمون

بهتر از سی خشت گرداگرد...ن

(مثنوی، دفتر ۶، ب ۳۸۶۸)

نمون در ترجمهٔ «مثل» و «وَحَى» در برگردانهای قرآن آمده است:

«مَثَلُ الَّذِينَ يَبْغُونَ...: نمون ایشان که نفقه می کنند.»

(کشف الاسرار، ج ۱ / ۷۱۱؛ نیز نگ. ج ۱ / ۷۲۱)

«مَمْت نَهَادِيمِ بِر تَو... چون نمون کردند [= اَوْحَيْنَا] سوی

مادر تو آنچه نمون کردند [= یَوْحَى].» (طه: ۳۸؛ ترجمهٔ

تفسیر طبری / ۹۸۸)

«لو نه فرستادیم از پیش تو هیچ پیامبری که نه نمون

کردیم [= نوحی] بدوی که نیست هیچ خدای مگر من، مرا

پرستید.» (انبیاء: ۲۵؛ ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس / ۲۹)

گاه ماه:

سه فرزند شایستهٔ تاج و گاه

اگر داستان را بود گاه ماه

(شاهنامه، ج ۱ / ۸۴)

ضبط شش دستنویشته یعنی: نسخهٔ کتابخانهٔ لندن،

کتابخانهٔ طوبیقاپوسرای، دارالکتب قاهره (مورخ ۷۹۶)،

کتابخانهٔ لیدن، کتابخانهٔ ملی پاریس و کتابخانهٔ دانشگاه

آکسفورد، «گاه ماه» است. اما آقای خالقی، ضبط نادرست

و بی مفهوم شاهنامهٔ فلورانس را پسندیده اند که در نسخ

دیگر، پشتوانهٔ نقلی ندارد؛ نیم بیت دوم در شاهنامهٔ ویراستهٔ

ایشان، چنین است: «اگر داستان را بود گاه و گاه (ا!)»

(شاهنامهٔ خالقی، ج ۱ / ۹۴) شگفت آنکه مصحح محترم،

خود متوجه سستی و ناتندرستی بیت شده و در پایان آن،

نشان تعجب گذاشته اند، اما باز هم به شیوهٔ مرسوم که

ضبطهای دست نوشتهٔ فلورانس را در تمام شاهنامه روان

می کنند، قرائت بیراه فلورانس را برگزیده اند.

آقای جوینی، ضبط «گاه و ماه» را درخور بیت دانسته و

نوشته: «در معنی بیت باید بگوییم که در مصراع دوم، صنعت





تشبیه مشروط به کار رفته است، مانند این بیت از المعجم:

اگر ماهی سخن گوید، تو آن ماه سخنگویی
وگر سروی قبا دارد تو آن سرو قباپوشی

بنابراین در متن ما گوید: اگر فی المثل «گاہ» با «ماه» در یک جا جمع شوند و ماه بر تخت بنشینند، در این صورت باید بگوییم که آن ماه یکی از سه فرزند من می باشد، نه ماه آسمانی. کنایه از این است که آنان رویی چو ماه دارند و بسیار زیبا هستند. (۱) «شاهنامه جوینی، جلد ۱/ ۱۴۴) اما آنچه آقای جوینی نوشته اند، با خط طولی داستان ناسازوار است؛ فریدون، جندل را در مقام پیغام گزار به سرزمین یمن روانه کرده است تا دختران شاه یمن را از پدر خواستاری کند؛ پیام فریدون را به شاه یمن، از زبان جندل می خوانیم:

مرا گفت شاه یمن را بگوی
که بر گاه تا مشک بویید بیوی
... مرا پادشاهی آباد هست
همان گنج و مردی و نیروی دست
سه فرزند شایسته تاج و گاه
اگر داستان را بود گاه ماه
ز هر کام و هر خواسته بی نیاز
به هر آرزو دست ایشان دراز
مر این سه گرنامه را در نهفت
بباید کنون شاهزاده سه جفت
ز کار آگهان آگهی یافتم
بدین آگهی تیز بشتافتم
کجا از پس پرده پوشیده روی
سه پاکیزه داری توای نامجوی

«ماه» به معنای عروس است؛ از اینرو با واژه شاه (= داماد) زیاد همراه می شود؛ معنای بیت مورد بحث «اگر داستان را بود گاه ماه» این است: اگر مثلاً زمان عروسی کردن و زن گرفتن سه فرزندم رسیده باشد». به شواهد این واژه در شاهنامه بنگرید:

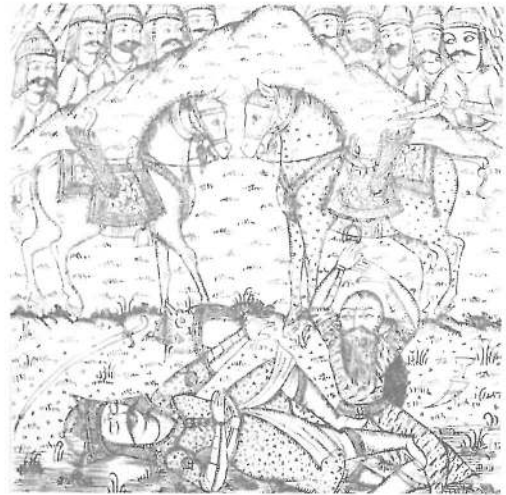
سر ماه با افسر نامدار
سر شاه با تاج گوهرنگار
(شاهنامه، ج ۱/ ۲۳۳)

نشاید که باشد به جز جفت شاه
چه نیکو بود شاه را جفت ماه
(شاهنامه، ج ۲/ ۱۳۱)

مر او را بیبوست با شاه نو
نشاند از بر گاه چون ماه نو
(شاهنامه، ج ۳/ ۹۳)

زمین را ببوسید گلشهر و گفت
که خورشید را گشت ناهید جفت
هم امشب بباید شدن نزد شاه
بیارستن گاه او را به ماه
(شاهنامه، ج ۳/ ۱۰۱)

همی رفت گلشهر تا پیش ماه
جدا گشته بود از بر ماه شاه
(شاهنامه، ج ۳/ ۱۵۹)



●● «درون»، اسم

است از درودن؛ همچنان-

که «آزمون» از آزمودن،

«اندون» از اندودن و

«نمون» از نمودن ●●



●●● پالیدن در کتابهای قدیم فارسی و نوشته‌های امروزی فرارودی (ماوراءالنهری) و دری افغانستان به معنی «کند و کاو کردن، جستجو کردن» و «بحث کردن» آمده است ●●●



زچپ

مپال:

بدو گفت ضحاک چندین منال
که مهمان گستاخ بهتر به فال
(شاهنامه، ج ۱ / ۷۳)

درباره این واژه بیشتر، مطالبی نوشته‌ایم. سخن، این است که «منال» در بیت بالا به‌هیچ روی وافی به مقصود نیست. داستان از این قرار است که کندرو، پیشکار ضحاک، او را خبر می‌دهد که در نبود تو، فریدون بر پیشگاه و مسند شاهی نشسته است؛ مغز مردان و مزدوران تو را یکسر، با خون برآمخته است؛ ضحاک که گویی از رویارویی با واقعیت بیمناک است، پاسخی از سر خونسردی به او می‌دهد:

بدو گفت ضحاک «شاید بُدن
که مهمان بود شاد باید بدن»
(شاهنامه، ج ۱ / ۷۳)

کندرو از در بحث و محاجه درمی‌آید که: آخر این چه مهمانی است که با گرز گاوسار آمده، بر تخت و آرام جای تو نشسته و نام تو را از تاج و کمر شاهی زدوده است و ناسپاسان و حقناشناسان درگاه تو را پسرو و فرمانبر خویش کرده است. سپس، با لحنی طنزآمیز رو به ضحاک می‌گوید: «چنین گر تو مهمان شناسی، شناس!» ابیات داستان را از شاهنامه می‌خوانیم:

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که «مهمان که با گرز گاوسار
به مردی نشیند به آرام تو
ز تاج و کمر بسترد نام تو
به آیین خویش آورد ناسپاس
چنین گرتو مهمان شناسی، شناس!»

پیداست که هیچ نالشی در کار نیست، از اتفاق، در لحن و کلام کندرو خطاب به ضحاک، که از اریکه شاهی فروافتاده و خوار و زبون شده است، گستاخی و جسوری موج می‌زند؛ همچنانکه پسانتر، به ضحاک می‌گوید:

چنین داد پاسخ ورا پیشکار
که ایدون گمانم من ای شهریار
کز آن بخت هرگز نباشدت بهر
به من چون دهی کدخدایی شهر؟!
(شاهنامه، ج ۱ / ۷۳)

تو را از تخت شاهی به زیر کشیده‌اند و قدرت در دست تو نیست؛ چطور می‌خواهی مرا کدخدای شهر کنی؟! بنا بر آنچه گفته شد، صورت درست بیت مورد نظر، به گمان ما چنین است:

بدو گفت ضحاک چندین مپال
که مهمان گستاخ بهتر به فال

پالیدن در لغت به معنای پرس و جو و تفحص کردن و در بیت بالا به معنی «بحث و یکی به دو کردن» است. در شاهنامه می‌خوانیم:

دلت بیش کز بیالده می
روانت ز دیوان بیالده می
(شاهنامه، ج ۱۶ / ۲۵۶)

پالیدن در کتابهای قدیم فارسی و نوشته‌های امروزی فرارودی (ماوراءالنهری) و دری افغانستان به معنی «کند و کاو کردن، جستجو کردن» و گاه «بحث کردن» آمده است:

«و به یک سو مشو و مپال از من و مپژوه.»
(مقامات حریری / ۲۹۶)

«و باز جست می کرد ازو و باز می پالید.»
(مقامات حریری / ۳۴۴)

نمونه‌ای از نوشته‌های فرارودی (تاجیکی):
«از اسب فرآمد و مثل اینکه چیزی را گم کرده باشد، به پالیدن گرد و پیش خود پرداخت.» (گنگ خوابیده / ۸۵)

نمونه‌هایی از دری افغانستان:

«دستش از پالیدن ایستاد، چشم به چشم شدیم.»
(سلام بر عشق / ۶۵)

«همه جا را پالیدم، مثل اینکه چیزی قدیمی را گم کرده باشم، بالاخره آن را یافتیم.» (ملاقات در چاه آهو / ۷۶)

«بعد از اینکه تمام جاها را می‌پالید و تشویش خود را رفع می‌ساخت، دروازه‌ها را بسته می‌کرد.» (بید خونین / ۱۱۱)

ترا در سرزمین لحظه‌ها جستم
ترا در چیرگی شید پالیدم
(با بالهای طلوع / ۸۰)

ناویدن:

سر سرکشان اندر آمد به خواب
ز تازیدن بادپایان در آب
(شاهنامه، ج ۱ / ۶۷ ح)

آقای خالقی در باب ضبطهای چندگانه این بیت نوشته است: «گر این ابیات الحاقی نباشد، باری بازیدن و نسخه بدل‌های آن: تازیدن و ناهیدن، همه نادرست و به گمان من «گشته» تاسیدن است به معنی نفس زدن پیایی آدمی و جانور از گرما یا تلاش یا تشنگی.» (نامواره دکتر افشار، ج ۳ / ۱۸۲۲)

درباره این بیت ذکر دو نکته، بایسته است؛ نخست اینکه هیچ یک از این صورته‌ها - یعنی نه «تازیدن»، نه «تاسیدن» (=نفس نفس زدن) و نه «ناهیدن» (چنانکه پسانتر خواهیم گفت) نمی‌تواند سر سرکشان را به خواب فروبرد، از آنرو که هر سه خواب‌براننده است. آخر تازیدن یا - بنا بر ضبطی دیگر - تاسیدن بادپایان بر آب، چگونه سر سرکشان را به خواب فرومی‌برد؟! از اینجا روشن می‌گردد که نسخه‌گزینی چاپهای موجود در باب این مصراع: «سر سرکشان اندر آمد به خواب» راه به دیه می‌برد و ضبط ز خواب درست است. «اندر آمدن ز خواب» یعنی از خواب بیدار شدن. نظامی گوید:

ز خواب خوش چو خسرو اندر آمد
چو آتش دودی از مغزش برآمد
(خسرو و شیرین / ۴۳۱)

چو روز دگر سرکشید آفتاب
سر باجگیر اندر آمد ز خواب
(دیوان عثمان مختاری /)

نشیبیم:

بباید بدین بود همداستان
که من ناشکیم بدین داستان
(شاهنامه، ج ۱ / ۶۲)

حال بیایم بر سر «ناهیدن». «ناهیدن» اینجا در حکم ضبط دشوار (lectido difficilior) است؛ از این نگاه، ژرف بینی و درنگ بیشتر می طلبد و نباید این واژه نامأنوس را نااندیشیده از دست گذاشت. این واژه می تواند دگرگشته «ناویدن» به معنای نویدن / لرزیدن / حرکت کردن باشد؛ صورت پیشنهادی ما برای این بیت و معنای آن، چنین است:

سر سرکشان اندر آمد ز خواب
ز ناویدن بادپایان بر آب

معنای بیت: از پویه و حرکت بادپایان بر آب، سرکشان از خواب بیدار شدند.

به کاربردهای فعلی «تاویدن» در سروده های فرخی و ناصر خسرو بنگرید:

بدخواه تو به درد و به اندوه دل نود
تو گر نوی زرامش و از کام دل نوی
(دیوان فرخی / ۴۰۱)

که مصراع نخست در چاپ موجود دیوان فرخی به این صورت آمده است: «بدخواه تو به درد و به اندوه دل بود» و به باور ما ضبط بیت در دیوان نادرست است و کلمه «نود» در پایان مصراع نخست، باید «نود» باشد از مصدر «نویدن» به معنای «نالیدن، لرزان و بیمناک بودن»؛ یعنی دشمن تو از اندوه و درد به هم می پیچد.^۲

ناصر خسرو را است:

نگارنده آن نقشهای بدیع
از این نقش نامه همی بسترد
گلی کان همی تازه شد روز روز
کنون هر زمانی فرو پژمرد
همان سرو کز بس گشی می نوید
کنون باز چون نی ز سستی نود
نوان از نود شد کز او برگذشت
ز درد گذشته نود می نود
(دیوان ناصر خسرو / ۲۷۴)

«شافیدن» هم که در «لغت شاهنامه» عبدالقادر بغدادی، به معنای «سر خوردن» و «لغزیدن» مضبوط است و در شاهنامه چاپ مسکو، به صورت «بافیدن» آمده است، ممکن است برآمد بدخوانی «تاویدن» باشد.

برآشفت بر خویشتن چون پلنگ
ز شافیدن پای آمدش ننگ
(لغت شاهنامه / ۲۴۳؛ نیز شاهنامه خالقی، ج ۳ / ۷۴)

برآشفت با خویشتن چون پلنگ
ز بافیدن پای آمدش ننگ
(شاهنامه، ج ۴ / ۸۳)

دستنوشته های شاهنامه در ضبط بخش نخست مصراع دوم، یکسان نیست: «که من دل بیستم...»، «که من ناشنودم...»، «که من ناشکیم...»، «که من دانشیام...» و در نسخه لندن (ل) آمده است: «که فردا نشیبیم...» آقای دکتر خالقی بی آنکه تأملی در نقطه گذاری نسخه لندن داشته باشد، آن را به صورت «که من ناشکیم...» خوانده است و آسانترین ضبط را از نظر ساخت و معنا در متن آورده است؛ نه به نقطه گذاری توجهی کرده است و نه به ضبط دشوار.

داستان را با هم مرور می کنیم: ضحاک که شباروز از خیال دشمن نهانی خود (فریدون) خواب در چشم ندارد، به فکر تجهیز لشکر خویش می افتد و برای دفع خطر مقدر، بر آن می شود تا از درباریان و فرودستان، نوشته ای گواه بر عدل خویش بگیرد:

همی زین فزون بایدم لشکری
هم از مردم و هم ز دیو و پری
یکی لشکری خواهم انگبختن
ابا دیو مردم برآمیختن

●● «شافیدن» هم

که در «لغت شاهنامه»

عبدالقادر بغدادی، به

معنای «سر خوردن»

و «لغزیدن» مضبوط

است و در شاهنامه

چاپ مسکو، به صورت

«بافیدن» آمده است،

ممکن است برآمد

بدخوانی «تاویدن» باشد

●●●



در چپ

باید بدین بود همداستان
که فردا نشیمن بدین داستان
یکی محضر اکنون ببايد نوشت
که جز تخم نیکی سپهید نکشت

«نشیم» از مصدر «شیبیدن» و «شیفتن»، به معنی «پریشان شدن، آشفته و مضطرب گشتن» به کار رفته است.

صورت واداری این فعل «شیباندن» است که در معنای «زیر و زبر کردن»، «شوراندن»، «بازکاویدن و شخم زدن» استعمال شده است: «بعثرت: بازشیباند.» (انفطار: ۴؛ فرهنگنامه قرآنی/ ۳۵۰)

«گاو تر را اینجا ثور خوانند که زمین شیباند.»
(تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۲/ ۱۲)

«گفتند: شیفتیهایی [= اضعاف] خوابها و نیم ایما به تفسیر خوابهای شیفته دانان.»

(یوسف: ۴۴؛ قرآن قدس/ ۱۴۶)

ریشه شناسی این واژه:

پهلوی - šēb «پریشان شدن، آمیخته شدن، به سرعت حرکت کردن.» (CPD.79) «شیفت» ایرانی باستان xšwaif-ta «شیب» فارسی میانه šēb ایرانی باستان xšwaip- a ریشه xšwaip- «جنیبیدن» (ماده فعل - ha/ ۶۵)؛ فارسی میانه مانوی -šyb «پریشان شدن، آشفتن»، -pdšyb hšyptg «مغشوش» (Acta Iranica. 14.87)

پارتی میانه مانوی šyft (‘) «آشفته، مضطرب» (WMP.16) دزفولی šēvessan «آشفتن، متلاطم شدن». (برای آگاهی بیشتر نگ. ذیل فرهنگهای فارسی/ ۲۴۸)

بنابر آنچه گفته شد، ضحاک در بیت مورد نظر می گوید: باید در این کار همداستان شویم تا فردا من از این قصه پریشان و هراسناک و آشفته نشوم.

پی نوشت

دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح مجتبی مینوی، مهدی محقق، تهران: دانشگاه تهران، چاپ ششم.

ذیل فرهنگهای فارسی، علی رواقی با همکاری مریم میرشمسی، تهران: هرمس، ۱۳۸۱. راحة الصدور و آية السرور فی تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان راوندی، به تصحیح محمد اقبال، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران.

شاهنامه فردوسی، براساس چاپ مسکو، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره، ۱۳. شاهنامه فردوسی، چاپ عکسی از روی نسخه خطی کتابخانه بریتانیا به شماره Add.21.10.3 مشهور به شاهنامه لندن، نسخه برگردانان: ایرج افشار، محمود امیدسالار، تهران: گنجینه نسخه برگردان متون فارسی، ۱۳۸۴.

شاهنامه، کتاب حکیم ابوالقاسم فردوسی از دست نویس موزه فلورانس ۶۱۴، عزیزالله جوینی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.

کشف الاسرار، ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱.

گرشاسبنامه، ابونصر علی بن احمد اسدی طوسی، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: کتابفروشی و چاپخانه بروخیم، ۱۳۱۷.

قرآن قدس، پژوهش علی رواقی، تهران: مؤسسه فرهنگی شهید محمد رواقی، ۱۳۶۴. لغت شاهنامه، عبدالقادر بغدادی، تصحیح کارل گ. زالمان، ترجمه توضیح و تعلیق: توفیق ه. سبحانی - علی رواقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۲.

مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی، به تصحیح رینولد الین نیکلسون، به کوشش نصرالله پور جوادی، تهران: امیرکبیر، ۱۳.

مذهب الاسماء، محمود بن عمر الزنجی السجزی، تصحیح محمدحسین مصطفوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۴۱.

«شک نیست که شهرت فراوان فردوسی، به شاعری به سبب شاهنامه اوست، نقادان شرقی و غربی، تقریباً به اتفاق این منظومه بزرگ را دارای ارزش ادبی بسیار می دانند... باید دید که علت مقبولیت تمام و بی نظیر شاهنامه در ایران و سایر ممالکی که زبان فارسی در آنها رواج دارد، چیست؟ البته در ایران نیرومندترین عاملی که همواره به شاهنامه ارج و مقام خاصی بخشیده است غرور ملی ایرانیان است نسبت به این کتاب که نماینده مجد و عظمت قومی آنان است»

(ادوارد برون - وفات ۱۹۲۶ م - تاریخ ادبیات ایران ج ۲ فردوسی تا سعدی، ترجمه مجتباتی)



رکب سحرآمیز